

بررسی مقایسه‌ای راهبرد امنیتی ایالات متحده و اتحادیه اروپایی

در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر

نویسنده: محمدرضا دهشیری*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۶/۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۳/۹/۱۰

صفحات مقاله: ۱۴۶-۱۱۳

چکیده

منطقه خلیج فارس به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، و ژئواکونومیکی خود، در طول تاریخ مورد توجه قدرتهای فرامنطقه‌ای بوده است. این منطقه که انبار ذخیره انرژی جهان می‌باشد، در حال حاضر از نظر سیاسی - امنیتی، جایگاه ویژه‌ای در استراتژی یکجانبه‌گرایانه ایالات متحده پیدا کرده است. فروپاشی نظامهای سیاسی افغانستان و عراق، زمینه‌ساز حضور هرچه بیشتر آمریکا و تقویت پایگاههای این کشور و تسخیر پایگاههای سنتی اروپاییان در منطقه شده است. اروپا، چین و روسیه نیز به عنوان قدرتهای بزرگ دارای گرایشهای مختلف نسبت به منطقه استراتژیکی خلیج فارس هستند. سیاستهای منطقه‌ای آمریکا در حال حاضر اجازه به کشورهای روسیه، هند و چین در منطقه نداده است. تنها اروپا توانسته است با استفاده از نفوذ سنتی خود، در ترتیبات اقتصادی و امنیتی منطقه جایگاهی برای خود پیدا کند. نگارنده در این مقاله می‌خواهد ضمن تبیین راهبردهای امنیتی آمریکا و اروپا، نقاط اشتراک و افتراق آنها را در این باره بررسی نماید تا از این طریق سناریوهای تبلیغاتی، عملیاتی و روانی آنها را تشریح نموده، آشکار سازد.

* * * * *

کلید واژگان

همال بحران، ثبات مبتنی بر سیطره، دین‌سازی، حمله پیشدستانه، رئالیسم مهاجم، طرح خاورمیانه بزرگ، صلح اجباری، بالکانیزه کردن، براندازی در سکوت، امنیت پایدار.

* آقای دکتر محمدرضا دهشیری استادیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه است.

مقدمه

خلیج فارس به دلیل موقعیت استراتژیک و ژئواکونومیک از دیرباز مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است. برخورداری از حدود ۶۵ درصد ذخایر کشف شده نفتی و ۲۸/۵۶ درصد از کل ذخایر شناخته شده گاز دنیا، تردد سالیانه متجاوز از ۶۰۰۰ فروند کشتی تجاری غیرنفتی، رفت و آمد سالانه نزدیک به ۲۰۰۰ نفت کش برای حمل و نقل، تخلیه و بارگیری بیش از ۶۰۰ میلیون تن مواد نفتی، و وجود ۵۰ بندر در کشورهای حوزه خلیج فارس برای تخلیه حدود ۱۰۰ میلیون تن کالای تجاری، حکایت از آن دارد که این منطقه به عنوان بزرگترین دارنده، تولیدکننده و صادرکننده انرژی فسیلی در جهان، کانون اصلی توانمندیهای اقتصادی خاورمیانه است. از بعد بازرگانی و تجاری، این منطقه مولد بیش از ۱/۲ تریلیون دلار سرمایه مالی است که مستقیم در آمریکا و اروپا به کار گرفته شده است. خلیج فارس علاوه بر آن که منبع اول انرژی جهان است، بازار بزرگ مصرف کالاهای خدماتی، صنعتی و نظامی غرب به شمار می آید. به علاوه، کوناثرترین مسیر مختلط زمینی - دریایی بین اروپای ساحلی و بخشهای حساس قاره آسیا محسوب می شود. افزون بر آن، منطقه مزبور در وسط هلال بحران قرار دارد که ابتدای آن در بالکان و انتهای آن در خلیج بنگال قرار دارد. (اسدی، ۱۳۸۱)

به رغم برخورداری منطقه خلیج فارس از مزیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، این منبع اصلی انرژی جهان در حال حاضر از خلأ قدرت رنج می برد. پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بروز چالشهای جدید فراروی ترتیبات امنیتی برای قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای در این حوزه جغرافیایی، آمریکا، به عنوان ابرقدرت قرن بیست و یکم در صدد پرکردن خلأ قدرت در این منطقه برآمده است و حرکت جدی خود را برای تصرف آن آغاز کرده است. اکنون امنیت خلیج فارس و ضرورت تحقق ترتیبات امنیتی فراگیر و همه جانبه، به عنوان مهمترین موضوع مورد توجه کشورهای منطقه قرار گرفته است (امینیان، ۱۳۸۱). از آنجا که خلیج فارس منطقه ای مهم برای ثبات اقتصاد جهانی محسوب می شود، تغییر در امنیت خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن، می تواند بسرعت بر چشم انداز امنیتی دیگر کشورها، بویژه قدرتهای خارج منطقه ای، تأثیرگذار باشد، اتحادیه اروپا به عنوان بازیگری مدنی در قرن بیست و یکم، در صدد ایفای نقشی فزاینده در این منطقه برآمده است. با توجه به ضرورت شناخت اهداف، ابزارها،

امکانات و محدودیتهای قدرتهای فرامنطقه‌ای، بویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپایی، در اجرای سیاستهای امنیتی خود در خلیج فارس، نگارنده درصدد آن است که در این مقاله ضمن تبیین راهبردهای امنیتی این دو قدرت خارج منطقه‌ای و تشریح وجوه اشتراک و افتراق دیدگاههای امنیتی آنان در قبال منطقه، دانش پژوهان را با سناریوهای تبلیغاتی، عملیاتی، اقدامات روانی و اجرایی آنان آشنا سازد تا در پرتو این شناخت همه‌جانبه، امکان اقدام هوشیارانه و رفتار عقلانی در برابر تبلیغات و فعالیتهای آنها در منطقه فراهم گردد.

۱- راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

ایالات متحده آمریکا با توجه به علانفی چون دسترسی به منابع نفت و گاز، جلوگیری از اشاعه سلاحهای کشتارجمعی، تحت کنترل نگه داشتن تروریسم، ممانعت از ایجاد قدرت منطقه‌ای غیرقابل کنترل و برقراری ثبات داخلی در کشورهای همسو دلبستگی خاصی به خلیج فارس در جهت حفظ منافع خود دارد. این مهم در چارچوب استراتژی پیشیناز^۱، در راستای تحقق نظام تک‌قطبی جهانی، ایجاد هرمی از سلسله مراتب قدرت و تحمیل سیاست یکجانبه‌گرایی تجلی یافته است. ایالات متحده آمریکا بر اساس رویکرد نوواقعگرایانه نه‌اجمی و در چارچوب "حمله پیشدستانه"^۲ خود را مجاز به بهره‌گیری از قدرت نظامی برای مقابله با تروریسم می‌داند، تا از این رهگذر دستیابی به سلطه مطلق بر منابع نفت و گاز منطقه را تضمین نماید. آمریکا در راستای تلاش برای تحمیل امپراتوری خود در خلیج فارس، سیاست اعلامی نبرد با تروریسم، مقابله با کشورهای سرکش^۳، جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتارجمعی، مبارزه با اسلام‌گرایی را در چارچوب سیاست اعمالی حفظ امنیت اسرائیل و کنترل مستقیم سرزمینهای استراتژیک جهان اسلام مطرح ساخته است (اسدیان، ۱۳۸۱). با توجه به اینکه آمریکا منافع امنیتی خود در خلیج فارس را بر مبنای طرح خاورمیانه بزرگ تنظیم کرده است، بنابراین شایسته است در زیر جنبه‌های گوناگون راهبرد امنیتی آمریکا در خلیج

1- Pioneer Strategy
2- Preemptive Attack
3- Rogue States

فارس، در پرتو طرح مزبور که بویژه پس از بحران عراق و سرنگونی رژیم بعثی صدام عینیت بیشتری یافته است، مورد پردازش قرار گیرد:

الف) ابعاد نظامی راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

یکی از ابعاد مهم راهبرد امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تلاش برای افزایش حضور نظامی مستقیم در این حوزه است. در واقع، آمریکا از اوایل دهه ۱۹۹۰ اشتهای زیادی را برای تصرف کامل این منطقه و توسعه پایگاههای نظامی خود در آن نشان داده است. در این راستا، تقویت پایگاههای نظامی در کشورهای غرب گرای حاشیه جنوبی خلیج فارس، تقویت ناوگان دریایی آمریکا در منطقه را در دستورکار خود قرار داده است. آمریکا برای تحمیل هژمونی نظامی خود بر منطقه، اقدام به زمینه‌سازی برای فروش تسلیحات نظامی به کشورهای حاشیه خلیج فارس، کنترل یا مهار تواناییهای نظامی کشورهای منطقه، در راستای تضمین مؤثر امنیت رژیم صهیونیستی و خلع سلاح عمومی کشورهای منطقه به منظور ممانعت از دستیابی آنان به سلاحهای کشتار جمعی، تغییر توازن قدرت به نفع تل‌آویو، امنیتی کردن فضای منطقه برای توجیه استقرار دائم نیروهای نظامی خود در خلیج فارس، رشد نظامی‌گری و افزایش روند صعودی خرید تسلیحات نظامی از سوی کشورهای منطقه جهت پیشبرد منافع اقتصادی و نظامی و اشنگتن، تقویت زمینه‌های قدرت مانور سراسری منطقه‌ای در قالب افزایش توان نیروهای واکنش سریع و بازدارنده، کنترل جریان انتقال و فروش سلاحهای کلاسیک و استراتژیک به کشورهای منطقه، برقراری یک سیستم بازرسی چندجانبه منطقه‌ای برای کنترل خرید و فروش تسلیحات، قدغن‌سازی تمام سلاحهای کشتار جمعی، تحریم سیستمهای تسلیحاتی بی‌ثبات‌کننده و اعطای حق بازرسی به چنین آژانس منطقه‌ای، ملزم نمودن کشورهای واردکننده سلاح به اعلام قبلی در خصوص خریدهای تسلیحاتی، ممانعت از خرید تسلیحات پیشرفته با اهداف تهاجمی توسط این کشورها، محدودسازی صنایع نظامی و راهبردی کشورهای خلیج فارس، تلاش برای آگاهی از میزان قدرت نیروهای مسلح کشورهای منطقه‌ای، جمع‌آوری اطلاعات در مورد تمرینات و مانورهای نظامی بازیگران منطقه، اعمال فشار به کشورهای منطقه جهت امضای معاهدات خلع سلاح و یا کنترل تسلیحات، خاموش کردن کانونهای تهدید علیه

اسرائیل و از مانور کشورهای مستقل و مخالف نظم نوین آمریکایی در منطقه ممانعت نموده است. ایالات متحده در راستای حضور نظامی آشکار و چشمگیر خود در منطقه به تحکیم روابط امنیتی با دولتهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مبادرت نموده است. در این زمینه می‌توان به امضای یادداشت‌های تفاهم با چند کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس از اوایل دهه ۱۹۹۰ اشاره کرد.

دومین بعد از راهبرد نظامی - امنیتی واشنگتن در خلیج فارس، تقویت برون‌گرایی امنیتی در ترتیبات امنیتی است. آمریکا برای تحمیل تواناییهای نظامی خود بر کشورهای منطقه، بر ضرورت برنامه‌ریزی برای ترتیبات امنیتی منطقه‌ای از بیرون تأکید نموده است. آمریکا در راستای تحقق نظریه "تبات مبتنی بر سیطره"^۱ سعی دارد علاوه بر بهره‌گیری از قدرت نظامی، کشورهای منطقه خلیج فارس را با نظام لیبرال دموکراسی غربی همگرا سازد و با برقراری نظم دموکراتیک آمریکایی، نوعی نظام امنیتی هژمونیک محور و یکجانبه‌گرا، بدون اهتمام به متحدان اروپایی خود مستقر سازد و با باوراندن آن به کشورهای منطقه، به عنوان یک سیستم امنیتی کارآمد و مداوم، نوعی امنیت وارداتی را به این کشورها از رهگذر توسعه نظامی‌گری و امنیتی کردن فضای منطقه تحمیل نماید. آمریکا با نگرشی ساختارشکنانه و تغییرطلب در محیط استراتژیک خلیج فارس، خواهان شکل‌بندی ساختار امنیتی نوین، با مشارکت کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و با نقش مؤثر و برتر آمریکا در راستای گستره حوزه مداخله‌گرایی خویش است. واشنگتن به منظور نهادینه‌سازی و تثبیت حضور سراسری خود در منطقه، با نگاهی امنیت محور، سعی دارد ضریب امنیتی آمریکا را افزایش دهد و با افزایش کارکرد نظامی - امنیتی رژیم صهیونیستی در منطقه و تلاش، برای تعمیق روابط استراتژیک کشورهای منطقه با محور قرار گرفتن واشنگتن - تل‌آویو، توازن استراتژیک را در خلیج فارس به نفع محور آمریکا و اسرائیل به هم بزند. کوشش برای ایجاد اتحادهای امنیتی جدید در منطقه با نقش و کارکرد مؤثر و برتر محور واشنگتن - تل‌آویو، جلوگیری از افزایش قدرت بازیگران منطقه‌ای، تلاش برای افزایش توافقنامه‌های سیاسی غیررسمی با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، جلوگیری از شکل‌گیری یک اتحاد منطقه‌ای قومی، ممانعت از ورود قدرتهای فرامنطقه‌ای رقیب و محدودسازی

توسعه حوزه نفوذ امنیتی آنان، ایجاد سیستم امنیتی متکی بر متحدان منطقه‌ای براساس وزنه و محدودیت واشنگتن، تلاش برای امنیتی کردن فضای منطقه به منظور برآوردن منافع و مصالح خود، ابعاد گوناگون راهبرد آمریکا در شکل‌دهی به رژیم امنیت منطقه‌ای واشنگتن محور، شکل‌بندی تغییرات امنیتی گام به گام در منطقه براساس برون‌گرایی امنیتی یا همکاری گسترده با غرب را تشکیل می‌دهند. (ابراهیمی فر، ۱۳۷۵)

بعد سوم راهبرد نظامی - امنیتی واشنگتن در خلیج فارس، ملزم کردن کشورهای منطقه به همکاری با ناتو می‌باشد، به گونه‌ای که نقش این سازمان فرامنطقه‌ای در مدیریت بحرانهای خلیج فارس افزایش یابد. آمریکا به منظور یافتن توجیهی برای افزایش مداخله ناتو در خلیج فارس، سعی دارد از عوامل تنش‌زای منطقه بهره‌برداری نماید. در این راستا به درگیر ساختن کشورهای منطقه با یکدیگر (از قبیل تحریک امارات و یا قطر به ماجراجویی با ایران) مبادرت می‌کند. آمریکا خواهان آن است که ضمن نگران ساختن کشورهای کوچک خلیج فارس (از جمله قطر) نسبت به برنامه‌های همگرایی ایران، نامی در عراق و بحران امنیتی در عربستان سعودی آنان را به ایجاد روابط با ناتو متمایل سازد، تا کشورهای کوچک خلیج فارس ناتو را به عنوان حامی خود قلمداد کنند و نقش آن را به عنوان ژاندارم جدید منطقه‌ای پذیرا شوند. در واقع، هدف آمریکا از تقویت ناتو، مقابله با چالشهای عمده فراروی این قدرت در نظام امنیتی جدید منطقه‌ای نظیر دشواری امنیت عراق، برنامه‌های هسته‌ای ایران و بروز ناآرامیهای داخلی در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است. در این راستا، واشنگتن تقویت ناتوی عربی را نیز در دستورکار قرار داده است، تا با بهره‌گیری از پتانسیل کشورهای منطقه، شعبه‌ای وابسته از ناتو را در خلیج فارس شکل دهد. آمریکا درصدد آن است که با اعطای نقش محوری به ناتوی عربی، به عنوان نهاد نظامی - امنیتی وابسته، و مجاز دانستن آن برای مبادرت به "حمله پیشدستانه" و یا با ایجاد یک ساختار امنیتی همانند ناتو در خلیج فارس، با معرفی آن به عنوان یک سیستم امنیت درون‌زا و در عین حال وابسته (از قبیل تقویت شاخه نظامی شورای همکاری خلیج فارس موسوم به "سپر جزیره")، استراتژی عملیاتی خود، موسوم به "Co-engagement"، را با درگیر ساختن قدرتهای منطقه‌ای در مقابله با تهدیدات امنیتی منطقه‌ای علیه آمریکا و مدیریت بحران در منطقه خلیج فارس، به عنوان "هارتلند تولید جهانی"، جامه عمل

پوشاند، تا از رهگذر درگیر کردن کشورهای مورد حمایت خود در منطقه در پیمانهای نظامی و امنیتی وابسته، نقش و کارکرد مؤثر و برتر ناتو را زیر چتر حمایتی آمریکا در خلیج فارس، گسترش بخشد و ضمن ممانعت از ورود سایر قدرتهای فرامنطقه‌ای، از شکل‌گیری یک اتحاد منطقه‌ای قدرتمند و مستقل جلوگیری به عمل آورد؛ ولی در عین حال، بتواند ضمن وارد کردن عراق به همکاری منطقه‌ای، مشکلات داخلی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را کاهش دهد. (فیروزآبادی، ۱۳۸۳، ۱۲)

چهارمین بعد از راهبرد نظامی - امنیتی واشنگتن در خلیج فارس را، تقویت رویکرد امنیت سخت‌افزاری در منطقه تشکیل می‌دهد. آمریکا در راستای ایجاد نظمی نوین در جغرافیای اسلامی از رهگذر تغییر رژیمهای حکومتی^۱ غیر همسو با منافع خود، تلاش دارد تا به نام تأمین امنیت و ثبات یا به نام "امنیت‌سازی"، راهبرد "تغییر رژیم" یا "تغییر منطقه‌ای"^۲ را دنبال نماید. در واقع، آمریکا براساس "طرح خاورمیانه بزرگ"، درصدد است؛ اولاً با پیگیری پروژه "امنیت‌سازی" از طریق تغییر برخی رژیم‌ها و دولت‌های منطقه، نظیر آنچه در عراق و افغانستان به وقوع پیوست، در مرحله بعدی در جهت "دولت‌سازی" و استقرار حکومت‌های سکولار و وابسته به غرب گام برداشته و در مرحله سوم، با عملیاتی کردن صدور ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی به کشورهای اسلامی، درصدد اجرای پروژه "دین‌سازی" و یا به تعبیر "پل ولفووتیز" با ایجاد "جنبش اصلاحی اسلامی" و یا به تعبیر دیگر با "مدرنیزه کردن اسلام" و "عرفی کردن دین"، زمینه حذف اسلام انقلابی و استقرار اسلام آمریکایی را در منطقه فراهم نماید. در این راستا، واشنگتن تلاش دارد تا به نام مقابله با بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه و ایجاد امنیت بادوام در خلیج فارس، رهیافت سخت‌افزاری به امنیت را تقویت نماید. از نظر آمریکا، معیار سنجش امنیت تنها با تأکید بر بعد نظامی آن صورت می‌گیرد، یعنی اگر قدرت نظامی تأمین گردد بتقریب تمام جوانب امنیتی منطقه‌ای محقق می‌شود. آمریکا با درگیر ساختن واقعی کشورهای منطقه در مسائل امنیتی، سعی دارد نوعی تعهد دفاعی را برای آنان ایجاد کند، که مصمم به روی آوردن به قدرت سخت‌افزاری برای حفظ امنیت منطقه‌ای شوند. افزون بر این، آمریکا با بزرگ‌نمایی خطر تروریسم، به عنوان منبع تهدید علیه

1- Regime change

2- Regional Change

امنیت ملی کشورهای منطقه، و مقابله با تهدیدات نامتقارن، سعی دارد زمینه‌های اجرای تاکتیک‌های اربابی را در راستای "استراتژی حمله پیشدستانه" مهیا سازد، تا از رهگذر اتکا به "رنالیسم تهاجمی"، نظریه ثبات مبتنی بر سیطره را جامعه عمل بپوشاند. در این راستا، آمریکا می‌خواهد نوعی هژمونی ترکیبی یعنی ترکیبی، از فشار و جنگ روانی در عین تکیه بر اصلاحات مدنی یا عملیات جراحی بدون خونریزی را، با مزوج کردن آن با رویکردهای سخت‌افزاری برای مقابله با گروه‌های تروریستی، که ممکن است منافع آمریکا را در منطقه به خطر اندازند تحقق بخشد، تا بدین ترتیب استراتژی مداخله نظامی یکجانبه را تداوم دهد. آمریکا به منظور توسعه دامنه مداخله‌گرایی فزاینده و مطرح کردن ضرورت تحقق امنیت سخت‌افزاری، سعی دارد با دگرگون‌سازی سرشت و سطح انسجام منطقه‌ای از طریق تغییر در اتحادها و ائتلاف‌های نظامی - امنیتی و تضعیف نظام امنیت دسته‌جمعی، به تداوم و تضمین مجدد هژمونی مؤثر خود در فضای جدید حیاتی خلیج فارس، سبادت نماید و با عنوان سیاست مبارزه با تروریسم و مهار تهدیدات نامتقارن، حضور نظامی خود را در خلیج فارس توجیه کند و خود را مجاز به لزوم توسل به قدرت نظامی، در راستای تأمین امنیت منطقه جلوه دهد. (ظریف، ۱۳۸۳)

ب) ابعاد سیاسی راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

آمریکا در راستای استحکام پایه‌های سلطه‌گری و حضور بلندمدت در منطقه و در چارچوب اجرای استراتژی پیش‌تاز در خلیج فارس در قرن بیست و یکم، درصدد آن است که ضمن بهره بردن از منافع امنیت برون‌زا در خلیج فارس، به نام فرونشاندن نیروهای بی‌ثبات‌کننده جهانی و تأمین امنیت و ثبات در خلیج فارس، اصلاحات سیاسی را با هدف کاهش نقش مذهب، کم‌رنگ کردن نقش ایدئولوژی و مقابله با رادیکالیسم مذهبی تعقیب کند. (عزنی، ۱۳۸۲) آمریکا در چارچوب "طرح خاورمیانه بزرگ" و با هدف تحکیم سیطره و هژمونی خود بر منطقه، سعی دارد به بهانه مبارزه با تروریسم و با انگ غیردموکراتیک خواندن کشورهای مخالف، نوعی اصلاحات سیاسی برون‌زا، دفعی و تحمیلی را با اعمال فشار برای تغییر رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی منطقه به شکلی پدرسالارانه جامعه عمل بپوشاند. آمریکا برای دستیابی به امنیت مطلق، برای مقابله با تهدیدات نامتقارن، نبرد خود را بر خشکاندن ریشه‌های تروریسم در منطقه متمرکز

پدرسالارانه جامعه عمل ببوشاند. آمریکا برای دستیابی به امنیت مطلق، برای مقابله با تهدیدات نامتقارن، نبرد خود را بر خشکاندن ریشه‌های تروریسم در منطقه متمرکز کرده‌است و با تقسیم کشورهای منطقه به سه دسته مخالف اصلاحات، حامی تروریسم و دوست آمریکا؛ دسته نخست را مستعد اصلاحات سیاسی با رویکرد نرم‌افزاری، دسته دوم را مستحق اعمال فشار سیاسی و حتی حمله پیشدستانه و توسل به قدرت نظامی، برای گردن نهادن به دموکراسی و در صورت لزوم تغییر ساختار حکومتی به صورت برون‌زا و تحمیلی و دسته سوم را برخوردار از امکان برقراری دموکراسی قلمداد می‌کند.^۱ اهداف آمریکا در چارچوب راهبرد سیاسی - امنیتی این قدرت در خلیج فارس را می‌توان در سه بعد تغییر رژیم، تغییر رفتار و تغییر نقشه سیاسی طبقه‌بندی کرد.

در این رابطه آمریکا به نام دموکراتیزه کردن کشورهای منطقه، خواهان تغییر نظام سیاسی کشورهای مخالف با نظم آمریکایی است. از این‌رو، تلاش دارد با متزلزل کردن ثبات و امنیت داخلی حکومت‌های غیرهمسو با آمریکا، به تحمیل دموکراسی سکولار به صورت دومینووار به رژیم‌های مزبور با استفاده از زور و در صورت لزوم تغییر دفعی و فوری حکومت‌های آنها مبادرت نماید. آمریکا در چارچوب مقابله با تروریسم ناشی از افراط‌گرایی دینی و ایجاد ساختارهای امنیتی موردنظر خود، سعی دارد ضمن معرفی کشورهای مستقل خلیج فارس به عنوان مراکز پرورش تروریسم در خاورمیانه، به امنیتی کردن هویت آنها برای تغییر نظام سیاسی این کشورها مبادرت نماید. لذا به نام مبارزه با کانون‌های تروریسم و مقابله با تفکرات افراطی گروه‌های تندرو، پروژه تغییر رژیم را در قبال کشورهای به اصطلاح "حامی تروریسم" دنبال می‌کند. (امامی، ۱۳۷۸)

در زمینه تغییر رفتار، ذکر این نکته ضروری است که آمریکا سعی دارد کشورهای "مخالف اصلاحات" در خلیج فارس را وادار به پذیرش اصلاحات تحمیلی، دفعی، برون‌زا و فرمالیستی و تحمیل دموکراسی وارداتی و فرمایشی و دومینووار نماید. تأکید آمریکا بر برقراری دموکراسی، گسترش لیبرالیسم، تصحیح نظام آموزشی، برگزاری انتخابات، توسعه اجتماعی در کنار توسعه اقتصادی و مبارزه با حرکت‌های بنیادگرایانه و

۱- این تقسیم‌بندی از سخنرانی ۲۶ فوریه ۲۰۰۴ (۷ اسفند ۱۳۸۲) جرج دبلیو. بوش در مرکز مطالعات ایتربرایز انجام شده است.

افراطی، که به نوبه خود نوعی قدرت نامرئی را برای این ابرقدرت در زمینه "صلح اجباری" ایجاد می‌کند، بیشتر به منظور منفعل ساختن کشورهای مخالف در برابر طرح اصلاحات آمریکایی است. در واقع، هدف آمریکا برقراری شبه دموکراسی، یا دموکراسی صوری، بدون توجه به نهادینه شدن حقوق بشر در جوامع خلیج فارس و با نادیده گرفتن مردم به عنوان رکن اساسی دموکراسی است، تا از این رهگذر قدرت چانه‌زنی سیاسی - امنیتی کشورهای منطقه را کاهش دهد و آنها را به نوعی رفتار انفعالی در برابر واشنگتن سوق دهد. (Vaisse, 2003)

در زمینه تغییر نقشه سیاسی خلیج فارس، شایان ذکر است که این طرح بر محورهایی از قبیل: افزایش تفرقه میان کشورهای اسلامی، بحران آفرینی در میان کشورهای خلیج فارس، افزایش درگیریهای منطقه‌ای، تقویت یکجانبه‌گرایی فزاینده، کنترل مراکز تروریستی، مهار بحران و ناآرامی در کشورهای سرسپرده آمریکا، حفظ ابتکارات دیپلماتیک واشنگتن در قبال اتهامات اروپا مبنی بر دامن زدن آمریکا به بحرانهای منطقه‌ای، مهار خشونت‌های سیاسی و نظامی در اطراف خلیج فارس، تقویت حکومت‌های دست‌نشانده، سوق دادن کشورهای حامی تروریسم و مخالف اصلاحات به سوی اختلافات سیاسی، تجزیه‌برخی کشورهای قدرتمند مستقل، تثبیت موقعیت هژمونیک در نظام امنیتی منطقه‌ای برای ریودن گوی سبقت از رقبای قدرتمند اروپایی، گسترش و تعمیق مناسبات سیاسی، اقتصادی و نظامی با کشورهای دوست آمریکا در منطقه، ایجاد اتحادهای سیاسی منطقه‌ای با محور متحدان واشنگتن، براندازی ساختارهای تغییر نظام سیاسی کشورهای مخالف با هژمونی آمریکا، فروپاشی ساختارهای اقتدارگرا به صورت خشونت‌آمیز و به‌طور کلی محور نگرشهای ضدغربی و برطرف کردن نگرشهای عمق ضدآمریکایی در منطقه استوار است. واشنگتن درصدد آن است که با افزایش مداخلات بشردوستانه در منطقه جهت پاسداری از ارزشهای آمریکایی، منطقه خلیج فارس را از حاشیه معادلات امنیتی بین‌المللی به متن وارد کند و با پررنگ کردن امنیت در حوزه‌های هوشی، ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و نقشه سیاسی خلیج فارس را متناسب با اهداف و سیاستهای استیلاجویانه خود تنظیم نماید. (Hirsh, 2002)

ج - ابعاد اقتصادی راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

اهداف عمده آمریکا در منطقه خلیج فارس را از نظر اقتصادی می‌توان از دو زاویه مورد اهتمام قرار داد: یکی از زاویه کنترل منابع انرژی منطقه؛ دیگری از جنبه تشکیل منطقه آزاد تجاری برای فروش کالاهای آمریکایی.

در زمینه هدف نخست، باید اذعان داشت که آمریکا به منظور چپاول منابع و ثروت‌های عظیم نفتی و گازی منطقه و کنترل تمامی منابع زیرزمینی، بویژه نفت و گاز، خواهان تسلط بر منابع انرژی منطقه در راستای تأمین امنیت منابع انرژی مورد نیاز واشنگتن در منطقه است. آمریکا به منظور احاطه بر انرژی منطقه خواهان امنیت و ثبات منطقه‌ای مورد نیاز برای کنترل بر منابع نفت و گاز خلیج فارس و دسترسی نامحدود آنها با قیمت مناسب و قابل قبول است. در واقع، حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس، این امکان را برای واشنگتن فراهم می‌سازد که کنترل نفت جهان را در اختیار داشته باشد. از این رو، علاقه‌مند نیست که قدرت دیگری در این منطقه فعال باشد. در حقیقت، علاقه‌مندی آمریکا به خلیج فارس، جنبه استراتژیک از زاویه کنترل عواملی چون انرژی برای تحکیم هژمونی و رهبری جهانی دارد (دلدم، ۱۳۶۶). واشنگتن به هیچ‌وجه حاضر نیست اتحادیه اروپا یا دیگر قدرتهای فرامنطقه‌ای، چون چین و روسیه در این منطقه دارای قدرت باشند و یا به سرمایه‌گذاری در زمینه منابع انرژی مبادرت نمایند. هدف آمریکا از حضور نظامی مستقیم در خلیج فارس، تضمین دسترسی بلندمدت خود به نفت، کنترل قیمت آن و در اختیار گرفتن نبض اقتصادی اروپا، ژاپن، چین و هند است. سیاستهای عمده آمریکا در زمینه انرژی در خلیج فارس، بر محورهایی چون حاکمیت بر منابع غنی انرژی، تصاحب منابع نفت و گاز، سهم‌خواهی بیشتر از ذخایر و منابع نفتی، ادامه جریان آزاد نفت خلیج فارس به آمریکا و کشورهای متحد و همسو با سیاستهای این کشور، دستیابی به شریان حیاتی انرژی به منظور محروم کردن رقیبان بالقوه از دستیابی به ذخایر نفتی، تأثیرگذاری بر قیمت نفت و تشویق کشورهای منطقه به ذخیره سازی دلارهای نفتی در بانکها و مؤسسات مالی آمریکاست. این اقدام علاوه بر اینکه برای آمریکا قدرت تولید می‌کند، باعث می‌شود تا در برابر آسیب‌پذیریهای جریان نفت، به نوعی برای خود ضمانت ایجاد کند.

(McNaugher, 1985)

در زمینه هدف دوم آمریکا، یعنی تشکیل منطقه آزاد تجاری، ذکر این نکته ضروری است که اهداف کلی تجاری آمریکا در منطقه خلیج فارس، شامل مواردی چون ایجاد بستر اقتصادی - تجاری برای تبدیل منطقه به بازار انحصاری و بزرگ مصرف کالاهای آمریکایی، در اختیار گرفتن نبض بازارهای منطقه، برقراری ارتباط به نسبت یک سویه تجاری - مالی با این منطقه مولد ثروت و انرژی، سوق دادن کشورهای منطقه به سوی اصلاحات اقتصادی، به منظور بسترسازی برای سرمایه‌گذاری آمریکایی، ایجاد بازار مشترک اقتصادی و تشکیل منطقه آزاد تجاری آمریکایی - عربی، مانع‌سازی در برابر سیاست همگرایی منطقه‌ای و جلوگیری از ارتباط ساختاری میان اتحادیه منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس با دیگر قطبهای بزرگ اقتصادی جهان، مانند آسه‌آن، اتحادیه اروپا و جلوگیری از تقویت مناسبات تجاری این شورا با قدرتهای مستقل منطقه‌ای چون ایران و هند است. آمریکا همزمان با پیشبرد طرحهای سیاسی - نظامی، از تجارت آزاد دوجانبه نیز به عنوان یک راهبرد کلیدی اقتصادی سود می‌جوید. در این راستا می‌توان به موافقتنامه سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد (IFTA) بین آمریکا و کشورهای جئون بحرین، کویت و یمن بر مبنای ایجاد اصلاحات اقتصادی و سرمایه‌گذاری تجاری و توافقنامه تجارت و سرمایه‌گذاری با عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی اشاره کرد. (فاسمی، ۱۳۷۱)

د) ابعاد اجتماعی - فرهنگی راهبرد امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس
سیاستهای امنیتی آمریکا در خلیج فارس بیشتر بر راهبرد امنیت سخت‌افزاری استوار است اما واشنگتن همزمان از روشهای نرم‌افزاری نیز برای تحمیل سیاستهای امنیتی خود بهره می‌جوید، هرچند سیاستهای سخت‌افزاری و قهرآمیز بر روشهای نرم‌افزاری و مسالمت‌آمیز برتری دارد. آمریکا در کشورهای به اصطلاح حامی تروریسم، سعی دارد به تقویت گرایشهای گریز از مرکز با دامن زدن به بحرانهای اجتماعی و قومی مبادرت نماید، تا از این رهگذر پروژه بالکانیزه کردن کشورهای خلیج فارس، بویژه ایران، عراق و عربستان را در درازمدت عملی سازد. این مهم به منظور برهم زدن توازن قدرت منطقه‌ای به نفع رژیم صهیونیستی و زمینه‌سازی برای تحقق پروژه "اسرائیل بزرگ"

است. در مورد کشورهای مخالف اصلاحات، آمریکا خواهان تضمین اجرای اصلاحات دیکته شده از خارج و از بین بردن هویت و نسخ فرهنگ این کشورهاست. در این زمینه، آمریکا معتقد به اصلاحات تزیینی یا برون‌زاه، بدون توجه به ویژگیهای فرهنگی و دینی و ساختارهای بومی و اجتماعی و دگرگون ساختن سنت‌ها، فرهنگ‌ها و ساختار فکری و ذهنی مردم منطقه است، تا از رهگذر گسترش نفوذ و تأثیرگذاری در ساختارهای بنیادین اجتماعی خلیج فارس، کشورهای مزبور را به پذیرش هژمونی آمریکا وادار سازد. هدف واشنگتن، مبارزه با کانونهای مقاومت در کشورهای اسلامی از رهگذر تقلیل آستانه تحریک‌پذیری شهروندان منطقه، در قبال خدشه به ارزشهای آنان، دین‌سازی و دنیوی‌سازی دین، تغییر الگوهای ذهنی و هنجاری شهروندان منطقه براساس مدل‌های جبرگرایانه و تک‌خطی، عرفی‌سازی ادیان و به حاشیه راندن دین با کشاندن آن به حوزه خصوصی و تمییز هنجارها، ارزشها و باورها در جوامع خلیج فارس است. چنین سیاستی را آمریکا در قبال کشورهای دوست نیز به کار می‌گیرد، تا مانع از گسترش خشونت و ناامنی سیاسی در این کشورها شود. لیکن بیشتر راهبرد امنیتی آمریکا در زمینه فرهنگی - اجتماعی بر اعمال فشار و محدودیت بر قدرتهای مستقل منطقه‌ای استوار است، به گونه‌ای که علاوه بر اعمال تحریمهای تکنولوژیک علیه این کشورها، سعی دارد به اعمال فشار سیاسی - دیپلماتیک علیه آنان با متهم کردن آنان به نقض حقوق بشر، عدم رعایت معیارهای دموکراتیک، نقض آزادی بیان، شکنجه زندانیان سیاسی، عدم رعایت حقوق زنان، متصلب و متحجر بودن ساختار نظام آموزشی و به‌طور کلی با ایجاد شکاف بین مردم و حاکمان، پروژه "براندازی خاموش" را دنبال کند و همزمان با دامن زدن به درگیریهای قومی و جناحی و با بهره‌گیری از جنگ روانی و تبلیغیات رسانه‌های خود و نیز رسانه‌های وابسته در منطقه، بتدریج زمینه "فروپاشی از درون" را در این کشورها فراهم سازد (بوله، ۱۳۸۱). در این زمینه، حمایت مالی از گروههای ضدانقلاب و تقویت رادپوها و تلویزیونهای گروههای اپوزیسیون و بهره‌گیری از قدرت ماهواره‌ای برای مسخ فرهنگ و ارزشهای بومی مردم منطقه در چارچوب طرح "براندازی در سکوت" و "فروپاشی اجتماعی یا مدنی" در دستورکار واشنگتن، برای تحقق امنیت اجتماعی - فرهنگی موردنظر غرب در خلیج فارس قرار گرفته است.

۲- راهبرد امنیتی اتحادیه اروپایی در خلیج فارس

اتحادیه اروپا از منظر جغرافیایی با منطقه خلیج فارس پیوستگی و از منظر سیاسی به این منطقه دلبستگی دارد. هدف این بازیگر بین‌المللی همکاری موثر اقتصادی، امنیتی و فرهنگی با حوزه مدیترانه - خلیج فارس و ارتباط مداوم با آن است، تا با جستجوی نقش از دست رفته خویش در این منطقه و احیای مجدد آن در این بخش مهم از جهان، مشکلات امنیتی خود را در خارج از خاک خویش برطرف سازد. هدف اروپا ایجاد پیوند ارگانیک بین معادلات امنیتی دوسوی دریای سرخ، یعنی ارتباط بین خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای عمان از یک‌سو و کانال سوئز و دریای مدیترانه از سوی دیگرست زیرا از نظر اتحادیه اروپایی، دوسوی دریای سرخ بویژه شبه جزیره عربستان و شمال آفریقا، محل خیزش تروریسم قلمداد می‌شود. در این راستا، اتحادیه اروپایی نیز مبادرت به ارائه طرح موسوم به "طرح مشارکت استراتژیک برای آینده مشترک خاورمیانه و منطقه مدیترانه" است، تا از این رهگذر به تقویت روابط اقتصادی و امنیتی خود با دوسوی دریای سرخ بپردازد. اتحادیه اروپایی با الهام از مدل هلسنیکی سعی دارد از رهگذر امنیت نرم‌افزاری منطقه‌ای، براساس "برنامه مدنیست"^۱ برگسترش دموکراسی و حقوق بشر و پیشبرد اصلاحات از طریق سازوکارهای جمعی و حقوقی و در درجه اول توسط نیروهای درونی جوامع خلیج فارس تأکید ورزد. اتحادیه اروپایی، اصلاحات تحمیلی از بیرون، بویژه از طریق رویکردهای امنیتی - نظامی را، موجب تشدید خصومت بین غرب و دنیای اسلام و جلوه‌هزموونی طلبی صلیبی، دور ساختن حکومت‌های دوست در خاورمیانه و جذب نیروهای رادیکال و بنیادگرا در درون جوامع دنیای اسلام می‌داند که در نهایت، موجب انزوای کامل نیروهای اندک و ضعیف اصلاح طلب خواهد شد. بنابراین اصلاحات درون‌زا و تدریجی را به صورت فراگیر و همه‌جانبه، در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و آموزشی مورد اهتمام قرار داده است. به‌طور کلی، رویکرد اتحادیه اروپایی در منطقه خلیج فارس بر همکاری با دولتهایی استوار است که اصلاحات، بازار آزاد، ایجاد نهادهای مدنی، رسانه‌های فعال، آموزش و پرورش جدید و حاکمیت قانون را مورد توجه ویژه قرار دهند. از نظر اروپا، فقدان دموکراسی پارلمانی، تشدید افراط‌گرایی و عدم پاسخگویی مسئولان حکومتی منطقه

خلیج فارس سبب گسترش فساد، ایجاد قوانین انتزاعی و ناکارآمدی و سوءمدیریت اقتصادی می‌شود. گسترش زمامداری خوب و کارآمد و برقراری یکپارچگی اقتصادی، می‌تواند زیربنای سیستم امنیتی درون‌زا در خلیج فارس باشد (امامی، ۱۳۷۸). اروپا با رویکردی عمل‌گرایانه سعی دارد انگیزه ترویج دموکراسی را در جوامع منطقه تقویت کند، تا شهروندان منطقه خلیج فارس، خود از تحولات سیاسی پشتیبانی کنند. البته در این میان، رویکردهای یکجانبه‌گرایانه و میلیتاریستی واشنگتن، مانعی جدی در مقابل سیاستهای نرم‌افزاری اتحادیه اروپایی قلمداد می‌شود. بنابراین اروپا با درک اینکه نقطه کلیدی در چالش این بازیگر با آمریکا بر سر خلیج فارس است، تلاش خود را بر ایجاد توازن تازہ در روابط خود با واشنگتن در این منطقه سوق‌الجیشی متمرکز کرده است. شایسته است ابعاد راهبرد امنیتی اروپا در خلیج فارس، از زوایای امنیت همه‌جانبه و چندجانبه، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی - اجتماعی و زیست‌محیطی مورد بررسی قرار گیرد.

الف) رویکرد اتحادیه اروپایی به امنیت همه‌جانبه و چندجانبه در خلیج فارس
 اتحادیه اروپایی، به ایجاد یک رژیم مشترک امنیتی فراگیر برای تحقق همکاریهای امنیتی درون‌زا براساس اعتمادسازی میان کشورهای منطقه معتقد است. در این راستا، اروپا تلاش دارد تا با نفی یکجانبه‌گرایی واشنگتن، حتی‌الامکان از نظامی شدن فضای امنیتی منطقه جلوگیری نماید. از این رو، چارچوبی ملایم را برای مبارزه با تروریسم و کنترل تسلیحات متعارف در منطقه خلیج فارس برگزیده است. اتحادیه اروپایی به عنوان بازیگری جهانی که مایل است مسئولیتهایی در تأمین امنیت جهانی به عهده گیرد، خواهان ایفای نقش فزاینده در مدیریت آن دسته از منازعات منطقه‌ای است که ممکن است در مسیر سرعت‌بخشی به بی‌ثباتی و ایجاد اختلال در فعالیتهای اقتصادی این بازیگر قرار گیرند. بنابراین با رویکردی مسالمت‌آمیز، به اختلافات بین‌المللی و تلاش برای حل آنها از طریق نهادهای همکاری جویانه چندجانبه، معتقد به ضرورت برقراری نظم در خلیج فارس است، که متکی بر چندجانبه‌گرایی مؤثر و درصدد برقراری ثبات و ارتقای کارآمدی حکومتهای منطقه باشد.

اروپا با توجه به محدودیتهای خود درخصوص گسترش نفوذ در خلیج فارس، مایل است مباحث دیپلماتیک و گفتگوهای دوجانبه و یا چندجانبه را در روند حل مسائل

منطقه‌ای بگنجاند. مطرح کردن مسائلی چون افزایش تنش‌های منطقه‌ای در اثر طرح‌های یکجانبه آمریکا، بروز بحران‌های داخلی در کشورهای حوزه خلیج فارس با توجه به حضور گسترده نظامی واشنگتن، این شانس را به اروپا می‌دهد که آمریکا را به پذیرش روند مسالمت‌آمیز حل مسائل منطقه‌ای وادارد و منافع درازمدت خود را در سطح گسترده‌تری به دست آورد. اتحادیه اروپا با تلقی فعالیت‌های آمریکا به عنوان تلاشی برای تحمیل الگوی جدید سیاسی و در راستای تلاش برای تقویت سیطره واشنگتن بر منطقه، درصدد دستیابی به جایگاهی متمایز در خلیج فارس است.

به‌طور کلی، ترجیح اتحادیه اروپا درخصوص مانع استراتژیک در منطقه خلیج فارس، آن است که حضور خود را تقویت نماید، برای ایالات متحده نیز سهم قائل شود، بین زیرسیستم خلیج فارس و زیرسیستم مدیترانه پیوندی راهبردی برقرار سازد، حضور رقبای خود مانند روسیه و چین را کاهش دهد، امنیت انرژی را در منطقه تأمین نماید، به حل و فصل اختلافات و بحران‌های موجود در خلیج فارس از طریق میانجیگری بپردازد. لذا اتحادیه اروپایی ضمن مخالفت با اعزام ناتو به کشورهای منطقه برای گسترش دموکراسی و تلقی آن به عنوان "اقدامی تبشیری"^۱، معتقد به ضرورت برقراری امنیت نرم‌افزاری از طریق ترغیب جوامع خلیج فارس به سوی دموکراسی، آزادی، رعایت حقوق بشر، تأسیس جامعه‌ای فرهیخته، ارتقای سطح دانش، ارتقای جایگاه زنان و افزایش کارایی حکومت‌های منطقه از طریق برقراری دموکراسی به صورت فرآیندی و تدریجی است.

اروپا معتقد است که امنیت چندجانبه و همه‌جانبه در خلیج فارس، بر مؤلفه‌هایی از قبیل تقویت زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای منطقه برای توسعه درون‌زا، حمایت از اصلاحات درونی، آزادسازی تجاری، مبارزه ریشه‌ای با زمینه‌های بروز تروریسم از جمله فقر و جهل، پرهیز از دخالت نظامی آشکار در منطقه برای مبارزه با تروریسم، مخالفت با نظامی‌گری در منطقه، اتخاذ سیاست‌های هماهنگ امنیتی در منطقه، دیپلماسی اقتصادی و سیاست فروش تسلیحات به کشورهای خلیج فارس، اولویت بخشی به

۱- ژاک شیراک در این زمینه ابراز داشته است که: «غرب حق ندارد مبلغ دموکراسی به خاورمیانه گسیل دارد»

(رادپو بی‌بی‌سی، ۱۳۸۳/۳/۲۲).

روشهای نرم برای مقابله با تهدیدهای جدید چون تروریسم، تکثیر سلاحهای کشتار جمعی، دولت‌های ناکارآمد و جنایات سازمان یافته، تأکید بر ضرورت انجام اقدامات ضد تروریستی در چارچوب قواعد و هنجارهای بین المللی، بویژه زیر نظر سازمان ملل متحد، عدم گسترش عملیات نظامی عراق به سایر کشورهای منطقه، خویشن داری و منع توسل به اقدامات یکجانبه، ضرورت توجه به مذاکرات منطقه‌ای فراگیر و به طور کلی تأکید بر پیشبرد "استراتژی چندبعدی" به منظور تأمین امنیت نرم افزاری خلیج فارس استوار است.

ب) رویکرد اتحادیه اروپایی به امنیت اقتصادی در خلیج فارس

بیش از یک دهه است که ترتیبات همکاری جویانه اقتصادی اتحادیه اروپایی، با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس فعال می‌باشد. از ژانویه ۲۰۰۳، تعرفه خارجی مشترک میان اتحادیه اروپا و شش عضو شورای همکاری خلیج فارس به مرحله اجرا گذارده شده است. در واقع، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به مثابه بازار بزرگ صادراتی اروپا به شمار می‌روند. در سال ۲۰۰۲، صادرات اتحادیه اروپا به کشورهای مزبور بالغ بر ۳۶ میلیارد یورو بوده است و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی آن در این کشورها، حدود یک میلیارد یورو برآورد شده است. در این میان، ایران از اهمیت راهبردی و موقعیت سوق الجیشی برخوردار است، بویژه آنکه اروپا تمام پایگاههای خود را در خلیج فارس از جمله عراق از دست رفته می‌بیند که در اختیار ایالات متحده قرار دارد، لذا به ایران به عنوان آخرین پایگاه مستقل می‌نگرد که مایل نیست آن را به سادگی از دست دهد.

یکی از اهداف اقتصادی اروپا در خلیج فارس، تضمین جریان مطمئن و درازمدت نفت و گاز خلیج فارس با قیمت مناسب است. با توجه به اهمیت و نقش انرژی در تأمین امنیت منطقه، خلیج فارس و گسترش حضور ایالات متحده در منطقه برای استیلا در خلیج فارس، اتحادیه اروپایی هم‌زمنی آمریکا در ترتیبات امنیتی منطقه را تهدیدی علیه دسترسی خود به نفت و گاز منطقه می‌داند، بنابراین سعی دارد در چارچوب سیاست مشترک اروپایی دسترسی مطمئن و بلندمدت خود را به منافع نفت و گاز منطقه تضمین نماید. از این‌رو، اروپا در صدد تأمین انرژی آینده خود به وسیله

سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز منطقه برآمده است، تا از این رهگذر ضمن کاهش وابستگی کشورهای منطقه به فناوریهای آمریکایی، به سرمایه‌گذاری در بخش فنی و تکنولوژیک صنایع بالادستی به منظور افزایش ظرفیت استخراج نفت و گاز کشورهای منطقه، حتی ایران و عراق، به تضمین آینده انرژی خود مبادرت نماید. دیگر هدف اقتصادی اتحادیه اروپایی، تقویت مناسبات تجاری با کشورهای خلیج فارس است.

ج) رویکرد اتحادیه اروپایی به امنیت سیاسی در خلیج فارس

اتحادیه اروپایی، سعی دارد در چارچوب اجرای سیاست خارجی و امنیت مشترک اروپایی (CFSP) در قبال منطقه خلیج فارس، نقش خود را به عنوان میانجی در منازعات منطقه‌ای ارتقا بخشد. از این‌رو، ضمن تأکید بر ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای منطقه، به لزوم تقویت ثبات منطقه‌ای از رهگذر تأکید بر حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشورها، اهتمام می‌ورزد و تقویت روابط حسنه با کشورهای منطقه را در دستورکار خود قرار داده است.

افزون بر این، اروپا در چارچوب تلاش برای تقویت اصلاحات درون‌زا، براساس برنامه مدنیست، معتقد به ضرورت گسترش ارزشهای دموکراتیک، حقوق بشر و گسترش جامعه مدنی با توجه به نرمها و ارزشهای غالب جوامع خلیج فارس است. اروپا معتقد است که تغییرات در منطقه، باید به دست خود کشورها انجام شود. لذا با تأکید بر اینکه دموکراسی دادنی نیست، بر لزوم مشارکت داوطلبانه و انعطاف‌پذیر کشورهای منطقه در زمینه اصلاحات درون‌زا، تدریجی و مسالمت‌آمیز برای تحقق دموکراسی و حکومت شایسته، ایجاد جامعه شناخته شده و مدنی و گسترش فرصتهای اقتصادی تأکید می‌ورزد و در این راستا، تقویت همکاریهای سیاسی و گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه را برای تشویق کشورهای منطقه به اصلاحات سیاسی موردتوجه قرار داده است. (نصیری، ۱۳۸۲، ۲۵)

د) رویکرد اتحادیه اروپایی به امنیت اجتماعی - فرهنگی در خلیج فارس

با توجه به اعتقاد اروپا به تبادلات فرهنگی، نظر به اینکه اسلام دومین دین بزرگ پس از مسیحیت در اروپا به شمار می‌آید، اتحادیه اروپایی گفتگوی فرهنگی با کشورهای مسلمان خلیج فارس را در دستورکار خود قرار داده است. در این راستا، گسترش همکاریهای دانشگاهی و رسانه‌ای با کشورهای منطقه، مورد اهتمام اروپا قرار

گرفته است. از دیگر سو، اتحادیه اروپایی ضمن اعتقاد به ضرورت انطباق اصلاحات سیاسی و اقتصادی با ویژگیهای بومی کشورهای منطقه خلیج فارس، بر ضرورت حفظ هویت فرهنگی - اجتماعی کشورهای منطقه تأکید دارد. اروپا معتقد است که اصلاحات تحمیلی از خارج نمی‌تواند فرهنگ ملت‌ها را عوض کند، بلکه فرهنگ استبدادی باید با تمرین و بتدریج از منطقه رخت بریندد و دموکراسی به آرامی در کشورهای منطقه آموزش داده شود. لذا اروپا به برقراری دموکراسی درون‌زا در منطقه از طریق تقویت آموزش پایه، تقویت نقش و جایگاه نخبگان علمی - فرهنگی و افزایش سواد و رفاه فردی اعتقاد دارد. اتحادیه اروپایی معتقد است که فقدان آزادی، سطح نازل دانش و جایگاه نامناسب زنان عوامل افزایش روند افراطی‌گری، منازعات و شکافهای قومی، تروریسم، جرایم سازمان یافته بین‌المللی و مهاجرت‌های غیرقانونی بوده‌است. اروپا بر این باور است که اصلاح نظام آموزشی و فرهنگی کشورهای منطقه از طریق رویکرد اقناعی، در عین پذیرش تکثر فرهنگی می‌تواند از تقویت جناحهای افراطی، بنیادگرایی دینی، تروریسم و جرایم سازمان یافته جلوگیری کند.

ه) رویکرد اتحادیه اروپایی به امنیت زیست‌محیطی در خلیج فارس

اتحادیه اروپایی معتقد به ضرورت تقویت همکاری با کشورهای منطقه، همراه با توجه به مسائل زیست‌محیطی است. اروپا معتقد است عدم رعایت ملاحظات زیستی موجب بروز نابسامانی برای مردم کشورهای منطقه می‌شود که خودبخود جابجایی و مهاجرت را در پی خواهد داشت. از جنبه‌های دیگر، اتحادیه اروپایی در زمینه توسعه صنایع نفتی خلیج فارس، معتقد به ضرورت توجه به امنیت زیست‌محیطی است که از آن به "امنیت پایدار" تعبیر می‌شود. اروپا می‌خواهد همان‌طور که امنیت انرژی در منطقه تضمین می‌گردد، مباحثی چون "تغییر آب و هوا"^۱ نیز مورد توجه باشد، بدین صورت که کلیه مقتضیات زیست‌محیطی، مدنظر قرار گیرد و تلاش شود در زمینه استخراج و مصرف انرژی در منطقه اقدامی صورت نگیرد که منجر به تغییرات فاحش زیست‌محیطی شود.

۳- وجوه اشتراک و افتراق مواضع ایالات متحده و اتحادیه اروپایی در زمینه امنیت خلیج فارس
 بررسی راهبردهای امنیتی آمریکا و اروپا در خلیج فارس، حکایت از آن دارد که دو کشور در زمینه مبارزه با تروریسم پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از نوعی اشتراک نظر و همکاری راهبردی برخوردارند. به گونه‌ای که گرچه در راهکارهای وصول به این هدف اختلاف نظر دارند، در اهداف کلان با یکدیگر دارای مواضع مشابه هستند. بنابراین شایسته است ابتدا وجوه اشتراک نظر آنان در همکاریهای راهبردی و نیز حوزه‌های تعامل و همسویی آنان در زمینه رقم زدن آینده مشترک برای منطقه، مورد پردازش قرار گیرد و سپس وجوه افتراق دیدگاههای آنان بازشناسی شود:

الف) حوزه‌های تعامل و همسویی مواضع ایالات متحده و اتحادیه اروپایی در زمینه امنیت خلیج فارس

بررسی مواضع آمریکا و اروپا در قبال امنیت خلیج فارس، نشانگر آن است که دو بازیگر مزبور در رویکردهای استراتژیک با یکدیگر اختلاف نظر ندارند. این دو قدرت در چارچوب مناسبات فرآتلانتیکی معتقد به ضرورت مبارزه با تروریسم و محدودسازی سلاحهای کشتارجمعی هستند. دو بازیگر، در مورد ضرورت توسعه دموکراتیک و دموکراتیک‌سازی، توسعه اقتصادی و توسعه علمی - آموزشی یا اجتماعی کشورهای خلیج فارس اشتراک نظر دارند. آمریکا و اروپا معتقدند که سرمایه‌گذاری و کمک مالی برای توسعه مؤسسات کوچک و متوسط، افزایش حضور زنان در فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی، افزایش سواد و رفاه فردی، نهادینه شدن رعایت حقوق بشر و دموکراتیزه شدن نظامهای سیاسی خلیج فارس تقویت، و از توسعه جناحهای افراطی، بنیادگرایی دینی، تروریسم و جرایم سازمان‌یافته جلوگیری خواهد کرد. در واقع، هر دو قدرت به این نکته اذعان دارند که وضعیت ناامن یا نابسامان منطقه، ناشی از سه متغیر فقدان دموکراسی و آزادی، عدم توسعه اقتصادی - آموزشی و حقوق بشر است (نصیری، ۱۳۸۲، ۲۵۱). بنابراین شایسته است حوزه‌های همسویی دو بازیگر مزبور در زمینه نظام امنیت منطقه‌ای، سیاسی و اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد:

در زمینه نظام امنیت منطقه‌ای، اروپا و آمریکا در بنیادهای امنیتی و مبانی نظری رژیم امنیت منطقه‌ای که منافع استراتژیک و ژئواکونومیک آنان در آن تلاقی می‌یابد، وحدت نظر دارند. هیچ‌کدام از دو بازیگر مایل نیستند ناامنی منطقه از کنترل خارج شود،

زیرا چرا که برنامه‌ریزیهای تجاری آنها دچار خدشه می‌گردد. هر دو بازیگر، دغدغه‌های امنیتی مشترک در مورد مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتارجمعی در منطقه دارند. دو طرف در مورد ضرورت اتخاذ اقدامات فراگیر در مبارزه و کنترل تروریسم، اجرای رژیمهای خلع سلاح و جهان‌شمول نمودن هنجارهای خلع سلاحی و منع گسترش سلاحهای هسته‌ای همبستگی دارند. هر دو بازیگر بر تقویت ناتو به عنوان نهاد حافظ صلح و امنیت در چارچوب نظارت سازمان ملل متحد وحدت نظر دارند. حضور ناتو در سامانه امنیتی عراق، حکایت از آن دارد که کشورهای اروپایی و آمریکا به درک متقابل رسیده‌اند و تلاش کرده‌اند، تا درباره مشکلات امنیتی منطقه دیدگاههای خود را به یکدیگر نزدیک کنند. نکته دیگر اینکه اروپا در راستای بهبود مناسبات خود با آمریکا، هم‌سخن با واشنگتن با ایفای نقش ایران در نظام امنیتی منطقه‌ای مخالفت ورزیده است، زیرا ایران را در پذیرش مسئولیتهای امنیتی غیرقابل اعتماد قلمداد نموده است. (Kenneth, 2002)

در زمینه امنیت سیاسی، اروپا و آمریکا بر لزوم اصلاحات ساختاری در کشورهای منطقه، در زمینه اصلاحات سیاسی و آموزشی و کمک به رشد دموکراسی و حمایت از ابتکار مردم سالاری در خلیج فارس، تأکید دارند. دو بازیگر ضمن باور بر اینکه تروریسم جدیدترین و جدی‌ترین تهدید برای امنیت آنها قلمداد می‌شود، بر ضرورت مدنی کردن کشورهای منطقه برای محدودسازی فعالیتهای تروریستی، افزایش آزادیهای اساسی، فعال کردن نقش سازمانها و گروههای مدافع حقوق بشر و ایجاد بستر مناسب برای مشارکت عمومی، بویژه زنان در توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تأکید دارند. اروپا و آمریکا در مورد ضرورت گسترش دموکراسی در خاورمیانه، تحقق اصلاحات سیاسی براساس سه مؤلفه گسترش ارزشهای دموکراتیک، حقوق بشر و جامعه مدنی و ترغیب منطقه به سوی دموکراسی، حکومتهای شایسته و کارآمد و ایجاد جامعه فرهیخته اتفاق نظر دارند. هر دو بازیگر به همکاری در زمینه اعمال حقوق بشر، ضرورت مبارزه با تروریسم، تلقی بنیادگرایی افراطی به عنوان بزرگترین خطر در منطقه، لزوم تحقق اصلاحات سیاسی، ضرورت رفع فاکتورهای تنش‌زا و بحران‌آفرین از منطقه، تضعیف جنبش‌ها و رژیم‌های انقلابی، رادیکال و مذهبی در منطقه و مقابله با بنیادگرایی افراطی و جلوگیری از اشاعه سلاحهای کشتارجمعی معتقدند. (Balis, 2004)

در زمینه امنیت اقتصادی، دو بازیگر بر ضرورت تضمین روند جریان مداوم نفت خلیج فارس به بازارهای جهانی، استمرار جریان منظم و آزاد انرژی از منطقه به غرب، جهان صنعتی، تأمین جریان آزاد صدور نفت به منظور کاهش آسیب‌پذیری اروپا و آمریکا در زمینه انرژی و نیز ندادن اجازه حضور چین و روسیه به عنوان قدرتهای رقیب برای سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز منطقه، تأکید دارند. در حالی که نظر اروپا و آمریکا بر به حداقل رساندن حضور سایر قدرتها در منطقه استوار است، هر دو قدرت اساس حضور یکدیگر در سرمایه‌گذاریهای انرژی منطقه را می‌پذیرند و براساس تجربه، به لزوم حضور طرف مقابل اعتراف می‌کنند. از دیگرسو، آمریکا و اروپا بر توسعه فرصتهای اقتصادی در منطقه و گسترش همکاریهای تکنیکی و اقتصادی و تبدیل خلیج فارس به منطقه آزاد تجاری وحدت‌نظر دارند. همچنین آنها بر لزوم اجرای اصلاحات اقتصادی و کمک به کشورهای منطقه وحدت‌نظر دارند. از نظر اروپا و آمریکا ایجاد اشتغال و امنیت‌سازی دو مؤلفه اصلی پیشبرد دموکراسی در منطقه خواهد بود؛ یعنی اگر توسعه اقتصادی عملی شود، تمایل دولتها و حکومتها به پذیرش دموکراسی و اصلاحات سیاسی افزایش خواهد یافت. (Serfary, 2002)

ب) اختلاف بین دیدگاههای اروپا و آمریکا در زمینه امنیت خلیج فارس
بررسی موارد اختلاف‌نظر بین اروپا و آمریکا حکایت از آن دارد که دو بازیگر از اختلافات تاکتیکی و افتراق روش، در عین وحدت استراتژیک، برخوردارند. اختلاف‌نظر در زمینه‌هایی چون رفتار سیاسی یکجانبه یا چندجانبه، اصلاحات درون‌زا و برون‌زا، رویکرد عمل‌گرایانه یا ایدئولوژیک، امنیت نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری، و اهتمام به توسعه پایدار یا تک‌خطی قابل تشخیص است، که در زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد:

۱- رفتار سیاسی یکجانبه یا چندجانبه

درحالی که اروپا بر چندجانبه‌گرایی تأکید می‌ورزد، آمریکا یکجانبه‌گرایی رادار دستورکار خود قرار داده است. اروپا بر ضرورت ایفای نقش فزاینده از سوی سازمان ملل متحد در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و لزوم مشارکت جامعه بین‌المللی در رژیم امنیتی خلیج فارس تأکید دارد و اقدامات یکجانبه‌گرایانه آمریکا را در عراق در چارچوب

«حمله پیشدستانه» منطبق با معیارهای «دفاع مشروع» نمی‌داند، بنابراین اقدام یکجانبه نظامی آمریکا بدون اخذ مجوز شورای امنیت را فاقد مشروعیت لازم قلمداد می‌کند. در حالی که آمریکا معتقد به رفتارهای یکجانبه است، اروپا بر ضرورت تکثیر و توزیع قدرت و نقش‌آفرینی متوازن زیر نظر سازمان ملل متحد و براساس معیارهای چندجانبه تأکید می‌ورزد. اروپا برخلاف آمریکا که با رویکرد نظامی و یکجانبه‌گرایی در صدد امنیتی کردن فضای منطقه برآمده است، معتقد به چندجانبه‌گرایی و نقش محوری سازمان ملل در تحولات منطقه است. در حالی که ایالات متحده خواهان نظام امنیتی یکجانبه‌گرا و تقویت هژمونی، مبتنی بر نقش محوری ناتو در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و نیز انعقاد قراردادهای دوجانبه نظامی با کشورهای منطقه است، اروپا خواهان نظام امنیتی مبتنی بر چارچوبهای چندجانبه، حذف قراردادهای دوجانبه امنیتی و ایفای نقش اروپا در کنار آمریکا در درون ساختار ناتو می‌باشد.

در واقع، اتحادیه اروپایی بیشتر بر چندجانبه‌گرایی با اهتمام به مسائل اجتماعی و اقتصادی کشورهای خلیج فارس، از جمله سرمایه‌گذاری در امور انرژی، تجارت آزاد و همکاریهای پولی و مالی تأکید دارد، درحالی که آمریکا بیشتر بر سیاستهای یکجانبه و امنیت‌گرایی در چارچوب سیاستهای نظامی گرایانه تأکید می‌ورزد و در صدد امنیتی کردن هویت خلیج فارس است. از این رو، در مسیر مبارزه با تروریسم، اروپا به جای سیاست آمریکایی «حملات پیشدستانه» اعتقاد به عملیات «پیشگیرانه»^۱ دارد.

۲- اصلاحات درون‌زا یا برون‌زا

اروپا و آمریکا درباره ابزارها و شیوه‌های گسترش دموکراسی در منطقه خلیج فارس با یکدیگر اختلاف نظر دارند. اروپا نگران آن است که آمریکا به نام استقرار مردم‌سالاری در منطقه، سیاستهای نظامی و یکجانبه‌گرایانه خود را بر منطقه تحمیل نماید. از نگاه اروپا، اصلاحات باید تدریجی، مسالمت‌آمیز و درون‌زا باشد، در حالی که ایالات متحده براساس استراتژی Co-engagement معتقد است در صورت استنکاف کشورهای منطقه از پذیرش اصلاحات، می‌توان دموکراسی را به صورت دفعی، تحمیلی و برون‌زا به آنان تحمیل کرد. لذا در حالی که اروپا معتقد است جوامع و ساختارهای ذهنی آنها باید

پذیرای دموکراسی و اصلاحات باشند، آمریکا خود را مجاز می‌داند که کشورهای منطقه را تحت فشار قرار دهد تا به اصلاحات سیاسی تن دردهند و دموکراسی تحمیلی را بپذیرند. در واقع، اروپا در تاکتیکها و روشهای ایجاد دموکراسی و شیوه‌های اجرای اصلاحات ساختاری و زمان موردنیاز برای تحقق آن با ایالات متحده اختلاف نظر دارد.

اتحادیه اروپایی با رویکرد "تلاش برای مشارکت" سعی دارد با رهیافتی مسالمت‌آمیز، همکاری‌جویانه و مشارکت‌طلبانه کشورهای منطقه را به اصلاحات سیاسی و اقتصادی تشویق کند، اصلاحات را به صورت درون‌زا، تدریجی و داوطلبانه جامعه عمل ببوشاند، برای تحقق اصلاحات هویت اجتماعی کشورهای منطقه را مدنظر قرار دهد، با اصلاحاتی که موجب بروز بی‌ثباتی سیاسی در منطقه شود مخالفت ورزد، ضمن پیشگیری از دموکراسی تحمیلی، اصلاحات هدایت شده مبتنی بر ارتقای تکنوکراسی، فن‌سالاری و توسعه فناوری اطلاعات را تحقق بخشد، از اعمال فشار مستقیم بر کشورهای منطقه برای اجرای اصلاحات اجتناب ورزد. ایالات متحده معتقد به اصلاحات تحمیلی، دفعی و برون‌زا است و خود را مجاز به کاربرد زور با سیاستهای سخت‌افزاری خارج از چارچوب سازمان ملل متحد به منظور برپایی "امپریالیسم دموکراتیک" می‌داند. بنابراین معتقد است حتی با پیشدستی و براندازی و تحمیل و زور نیز می‌توان دموکراسی فرمایشی را در کشورهای خلیج فارس برقرار ساخت. هدف آمریکا تحمیل حقوق بشر، انتخابات و حاکمیت قانون و نه تسهیل آن است. لذا با تأکید بر جنبه جهانی این طرح، خواهان اجرای تحمیلی آن به منظور مبارزه همه‌جانبه با مراکز خیزش و پرورش تروریسم است. آمریکا معتقد به دموکراسی تحمیلی و فرمایشی در چارچوب نظریه "دموکراسی دومینو" است لذا در مسیر تحمیل اصلاحات ساختاری، هویت منطقه و ساختارهای ذهنی و موجی آن را نادیده می‌انگارد و اصلاحات تحمیلی، دفعی و شتابان را ولو اینکه منجر به بی‌ثباتی منطقه شود، مورد تأکید قرار می‌دهد.

۳- رویکرد عمل‌گرایانه با ایدئولوژیک

اتحادیه اروپایی دیدگاهی عمل‌گرایانه به تحولات منطقه خلیج فارس دارد، به گونه‌ای که حقوق بشر را به عنوان لازمه سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی می‌داند، بر تنوع فرهنگی و گفتگوی میان‌نخبگان علمی و فکری تأکید می‌ورزد، به تقویت

سازمانهای بین‌المللی غیردولتی مبادرت نموده‌است و به خلع سلاح به عنوان سیاست رفع تنش منطقه‌ای و ایجاد توازن میان اعراب و اسرائیل اعتقاد دارد، در حالی که آمریکا با رویکردی ایدئولوژیک، از حقوق بشر استفاده ابزاری برای تغییر یا تعدیل رژیمهای سیاسی مخالف می‌کند، درصدد یکسان‌سازی فرهنگی و تحمیل شیوه زندگی و ارزشها و الگوی مصرف آمریکایی به کشورهای منطقه برآمده است، گاه به تقویت دولتهای حامی خود برای سرکوب جنبشهای ضددولتی به نام مبارزه با بنیادگرایی اسلامی مبادرت می‌ورزد و از سیاست خلع سلاح برای مقابله با رژیمهای مخالف و نه حکومتهای موافق، استفاده می‌کند تا به نوعی تفوق رژیم صهیونیستی را بر کشورهای منطقه از نظر نظامی و تسلیحاتی تضمین نماید. از دیگر سو، راه آمریکایی در بطن خود خشونت و برخورد قهری را در بردارد، در حالی که راه اروپایی بر تفاهم دوطرفه و مذاکره متمرکز شده است. به عنوان مثال، در حالی که اروپا معتقد به تقدم سیاست مذاکره با ایران بر اعمال تحریمها و مجازاتهای اقتصادی علیه این کشور است و "ترکیب سیاست مشارکت و انزوا" را در پیش گرفته است، آمریکا بر سیاست منزوی ساختن ایران و برخوردهای قهرآمیز با آن تأکید می‌کند. در واقع، اروپا معتقد به سیاست اقناعی و آمریکا معتقد به استفاده از قدرت اغوایی در قبال ایران هستند.

۴- امنیت نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری

اتحادیه اروپایی بر امنیت نرم‌افزاری مبتنی بر سیاست نرم و رایزنی دیپلماتیک تأکید می‌ورزد، در حالی که ایالات متحده معتقد به امنیت سخت‌افزاری، با اتکا به سیاست خشن و سخت‌گیرانه با بهره‌گیری از قدرت نظامی است. بر این اساس اولویتهای امنیتی اروپا بر ابزارهای اقتصادی و نرم‌افزاری و اولویتهای آمریکا، بر به‌کارگیری ابزارهای نظامی و اعمال فشارهای روانی و تبلیغی استوار است. آمریکا روشهای خشونت‌آمیز، رویکردهای قهرآمیز و شیوه‌های یکسان‌ساز را مدنظر قرار داده است. در این رابطه، برای اینکه اصلاحات در خاورمیانه منجر به "تغییر جامعه"^۱ شود، خود را مجاز به کاربرد نیروی نظامی برای تغییر رژیم^۲ در منطقه می‌داند. در زمینه مبارزه با تروریسم،

1- Society change
2- Regime change

اروپا به رویکرد اجتماعی و اقتصادی اولویت می‌بخشد، به گونه‌ای که راه مقابله با آن را اصلاحات اجتماعی با کاهش شکافها و ستیزهای قومی و نژادی و اصلاحات اقتصادی با کاهش فقر و نابودی اقتصادی می‌داند، در حالی که آمریکا با تقدم دادن رویکرد نظامی گرایانه برای مقابله با تروریسم، از ابزارهای خشونت‌آمیز برای مهار خشونت بهره می‌جوید. بنابراین اروپا بیشتر بر قدرت نرم‌افزاری و آمریکا بیشتر بر قدرت سخت‌افزاری تأکید می‌کنند. به عبارت دیگر، آمریکا معتقد به حمله پیشگیرانه^۱ و اروپا معتقد به بازدارندگی پیشگیرانه^۲ برای مهار تروریسم هستند.

در زمینه امنیت خلیج فارس، اروپا بر امنیت همه جانبه این منطقه، بویژه امنیت انرژی و زیست‌محیطی، تأکید می‌ورزد. از این رو، با حضور چشمگیر نظامی آمریکا در خلیج فارس و گسترش نیروهای واکنش سریع در منطقه ممانعت ورزیده است و حضور گسترده نظامی آمریکا در منطقه و تلاش این قدرت برای دامن زدن به جو نظامی‌گری برای فروش تسلیحات به کشورهای منطقه را مغایر با امنیت باثبات می‌داند.

اروپا معتقد است درکنار امنیت نظامی، باید امنیت سیاسی شامل مهار تروریسم، روی کارآمدن حکومت‌های کارآمد براساس اصلاحات سیاسی، رعایت حقوق بشر و دموکراسی مورد توجه قرار گیرد. البته سیاست اروپا مبتنی بر امنیت نرم‌افزاری در راستای تلاش اتحادیه اروپایی برای مشروعیت‌بخشی به جایگاه خود در خلیج فارس نیز قابل تبیین است. بدین معنا که اروپا در نظر دارد آمریکا را متقاعد سازد که در صورت همکاری و مشارکت با اروپا، هزینه‌های واشنگتن در خلیج فارس کاهش خواهد یافت. لذا اتحادیه اروپایی در نظر دارد با تکیه بر امنیت نرم‌افزاری، آمریکا را به پذیرش و به رسمیت شناختن نقش اروپا در خلیج فارس متقاعد سازد. (Lannford, et.al., 1997)

۵- توسعه پایدار یا تک‌خطی

اتحادیه اروپایی، توسعه پایدار را با تأکید بر رعایت ملاحظات زیست‌محیطی و اهتمام به مسئله تغییرات جوی در فعالیتهای اقتصادی و سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی مورد اهتمام قرار می‌دهد، در حالی که آمریکا با رویکردی سودجویانه خواهان

1- preemptive attack
2- preventive deterrence

تضمین جریان آزاد انرژی و تسلط بر منابع انرژی منطقه حتی به بهای افزایش آلودگی‌های زیست‌محیطی است. در حالی که آمریکا با رویکرد مبتنی بر توسعه تک‌خطی، معیارهای زیست‌محیطی را نادیده می‌انگارد، اروپا بر ضرورت رعایت ملاحظات زیست‌محیطی و توجه به تغییرات آب و هوا^۱ در چارچوب تحقق توسعه پایدار^۲ تأکید دارد.

با توجه به اختلاف نظر اروپا و آمریکا در زمینه موضوعات زیست‌محیطی، انتقادات فراوانی از سوی اتحادیه اروپایی به برنامه‌های انرژی ایالات متحده در خلیج فارس وارد شده است. اروپا معتقد است چنانچه در بهره‌برداری از منابع طبیعی موجود در خلیج فارس به استراتژیهای زیست‌محیطی توجه شود، منافع حاصل از آن می‌تواند با ورود به چرخه اقتصاد بین‌الملل، منافع فراوانی را برای تمام کشورها به ارمغان آورد، زیرا که آسیبی به اکولوژی محیطی وارد نشده است، در حالی که استراتژی زیست‌محیطی آمریکا مبتنی بر دو هدف است: نخست آنکه ایالات متحده خود را در منابع کشورها سهیم می‌داند و کشورها نباید تصور تصاحب آنها را داشته باشند؛ دوم آنکه آمریکا حتی به بهای عدم مراعات مقتضیات زیست‌محیطی حاضر به گذشتن از منافع نفتی خود در منطقه نیست.

نتیجه‌گیری و ارائه راهکار

با عنایت به آنچه گذشت، مشخص گردید که اتحادیه اروپایی و ایالات متحده آمریکا دارای وحدت استراتژیک در عین افتراق تاکتیکی هستند. حال در قبال مواضع مشترک و متفاوت اروپا و آمریکا شایسته است کشورهای منطقه خلیج فارس بویژه جمهوری اسلامی ایران، ضمن هوشیاری در برابر تعاملات استراتژیک دو بازیگر پس از ۱۱ سپتامبر و بهره‌برداری از رقابتهای آمریکا و اروپا در زمینه روشهای تحقق اهداف مشترک، به ابتکاراتی برای ارتقای توان چانه‌زنی خود مبادرت ورزند. به عبارت دیگر، به جای انفعال در قبال سیاستهای این دو بازیگر و نیز به جای ستیز و تعارض آشکار با

1- Climate change
2- Sustainable development

اقدامات آنان، سعی کنند راهکار مدیریت تحول^۱ را در پیش گیرند که این مهم در دو عرصه داخلی (از رهگذر توسعه درونزا) و منطقه‌ای (از رهگذر تقویت منطقه‌گرایی نوین) قابل تحقق است.

راهکار "توسعه درونزا" به منظور مقابله با سیاستهای تحمیلی آمریکا در زمینه اصلاحات دفاعی و نفی سیاستهای اروپا در زمینه تحقق دموکراسی سکولار، قابل طراحی است که این مهم در دو عرصه سلبی و ایجابی تحقق پذیر است: در عرصه سلبی، کشورهای منطقه، بویژه جمهوری اسلامی ایران، باید به افشاگری در مورد اهداف آمریکایی و اروپایی از اجرای "طرح خاورمیانه بزرگ" در منطقه بپردازد و هرگونه اصلاحات برونزا و نیز ترتیبات امنیتی برونزا را مغایر با بافت بومی و ساختارهای ذهنی و اجتماعی منطقه اعلام نمایند. تأکید بر اینکه هیچ‌گونه مدل نظری تحمیلی از خارج نمی‌تواند دو مشکل تروریسم و رادیکالیسم را مرتفع سازد، طرحهای آمریکایی تفرقه میان ادیان بویژه مسلمانان و مسیحیان و احیای جنگ صلیبی مسیحیان علیه مسلمانان را مدنظر دارد، ثبات مبتنی بر هژمونی آمریکایی بدون توجه به بافت فرهنگی و سنتی منطقه و نیز طرحهای آمریکایی مبتنی بر برون‌گرایی امنیتی طرحهای بازدارنده و محدودکننده و در راستای ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه است، سیاستهای آمریکا برای امنیتی کردن فضای منطقه تاکتیکی برای تحقق استراتژی جهان‌شمول‌گرایانه واشنگتن است، آمریکا معیارهای دوگانه را در زمینه دموکراسی و حقوق بشر، بویژه در قبال کشورهای دوست خود در منطقه، به کار می‌بندد، بافت عشیره‌ای و قبیله‌ای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مانعی بر سر راه اصلاحات آمریکایی است. طرحهای آمریکا با ساختارهای قومی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی منطقه سازگاری و انطباق ندارد، تا از این رهگذر ضمن ایجاد حس بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به فعالیتهای آمریکا در میان مردم و دولتهای منطقه، رویکرد تدافعی شدید نسبت به این طرحها به وجود آید و در نهایت عنصر زمان مانع عمده فراروی آمریکاییهاست زیرا که به رغم تلاش آن کشور برای اعمال تغییرات به صورت دفاعی، شرایط کشورهای منطقه به‌گونه‌ای است که زمان زیادی طول می‌کشد تا اهداف آمریکا در منطقه تحقق یابد.

از دیگر سو، تأکید بر ابعاد ایجابی توسعه درون‌زا امری ضروری است؛ تأکید بر ضرورت بنای اصلاحات بر آموزه‌ها و انگاره‌های سنتی، تاریخی، فرهنگی و دینی و حفظ ارزشها و ساختارهای اجتماعی، بومی و ذهنی کشورها، تأکید بر الگوی بومی "مردم‌سالاری دینی" به عنوان مظهر دموکراسی اصیل و درون‌زا در منطقه، تبیین ضرورت تناسب دگرگونی‌ها و اصلاحات سیاسی در منطقه با ساختار داخلی کشورها با لحاظ ویژگیهای خاص هریک از دولتها، لزوم وصول به اجماع و وفاق عمومی در ساختارهای سیاسی - اجتماعی داخلی کشورها و ضرورت عنایت به تأمین نظر کشورهای منطقه از رهگذر مشورت و رایزنی با آنان، افزایش تعاملات دولتی و غیردولتی بین آنها، توسعه ارتباط و اقتصاد و ارتقای دانش تجاری مدرن با اهتمام به فناوری اطلاعات، تقویت پیوند و تعامل بین مردم و حکومتها، ایجاد شبکه‌های ارتباطی و تقویت پیوند و مبادلات اطلاعات میان کشورها، لزوم تدریجی بودن اصلاحات در عین عنایت به سنن و ارزشهای بومی جوامع منطقه، رفع توزیع نابرابر درآمدها، فقرزدایی، جلوگیری از فساد اداری، و در نهایت اهتمام به نقش و ضرورت "مدیریت زمان" در زمینه ارتقای توان بازیگری در عصر جهانی شدن، می‌تواند بسترهای مناسب را برای گرایش دادن کشورهای منطقه خلیج فارس به سوی اصلاحات بومی و توسعه درون‌زا فراهم سازد.

راهکار دوم، تقویت منطقه‌گرایی نوین در خاورمیانه به‌طور عام و خاص است. منظور از منطقه‌گرایی نوین، آن است که کشورهای منطقه در عین افزایش تعامل مؤثر و سازنده با سایر مناطق و حوزه‌های ژئوپلیتیک، به تقویت همگرایی درونی بر اساس نظام امنیت دسته‌جمعی مبادرت نمایند. در زمینه تقویت تعاملات بیرونی می‌توان به مواردی از قبیل اتخاذ دیپلماسی فعال در قبال بازیگران بین‌المللی و سازمانهای فرامنطقه‌ای، انعقاد قراردادهای ژئوپلیتیکی جدید، برقراری پیوند استراتژیک بین دو حوزه خلیج فارس و خزر در جهت حفظ منافع ملی کشورهای این دو حوزه بزرگ انرژی، رونق بخشیدن به همکاریهای اقتصادی بین منطقه‌ای (مانند تعاملات اکو و سارک)، کسب اعتماد و وجهه مثبت بین‌المللی از طریق فضاسازی تبلیغی برای اقتناع افکار عمومی در مورد تمایلات صلح‌گرایانه دولتهای منطقه، تأکید بر ضرورت مشارکت

فعال و مؤثر سازمان ملل به عنوان نهاد ایجادکننده صلح و ثبات و تأمین‌کننده امنیت بین‌الملل، تثبیت موقعیت تجاری کشورهای منطقه در عرصه فرامنطقه‌ای جلب سرمایه‌گذاری خارجی برای ارتقای توسعه اقتصادی کشورهای منطقه، بهره‌گیری کشورها از ظرفیتها و توانمندیهای نرم‌افزاری خود برای تأثیرگذاری بر تحولات فرامنطقه‌ای، گسترش تجارت فرامنطقه‌ای، افزایش تعامل با نظام تجارت جهانی، افزایش گفتگوهای اقتصادی و تجاری در راستای تعامل فزاینده با اقتصاد جهانی، پیوند با اقتصاد جهانی با محوریت اصلاحات ساختاری بومی و درون‌زا در کشورهای منطقه و نیز جلب اقدامات مثبت چندجانبه و مشارکت جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی در بازسازی منطقه و کمک به جریان توسعه و اصلاحات اقتصادی درون‌زا اشاره کرد.

حال، با توجه به راهکارهای فوق، شایسته است جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین کشور حوزه خلیج فارس و یکی از مهمترین کشورهای ساحلی دریای خزر، اهمیت قاره‌ای خود را در نظام دگرگون‌شونده جهانی از راه ایجاد پیوندهایی گسترده میان خلیج فارس و دریای خزر در دو ژرفای جنوبی و شمالی خود مشخص سازد و کارایی بخشد. در سیستم پدیدار شونده جهانی پس از ۱۱ سپتامبر، ایران در مقام سرزمین پل ماندنی که دو منطقه پراهمیت جهانی یعنی خزر - آسیای مرکزی و خلیج فارس را به هم مرتبط می‌سازد، از موقعیت ممتاز و سوق‌الجیشی برخوردار است. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱)

در زمینه طرح خاورمیانه بزرگ که ابعاد گوناگون آن در خلیج فارس نیز در حال پیاده شدن است، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از ظرفیتها و تواناییها بالقوه و بالفعل خود برای حل و دفع چالشهای امنیتی ناشی از این طرح و بهره‌گیری از پیامدهای مثبت آن استفاده کند. در زمینه اصلاحات سیاسی و دموکراتیک، با غلبه گفت‌وگو دموکراسی و مردم‌سالاری، فرصت بی‌ظنیری برای جمهوری اسلامی ایران جهت بهره‌برداری از مزیت نسبی و عنصر قدرت کلی خود، یعنی مردم‌سالاری دینی، در جهت تأمین امنیت ملی فراهم آمده است. ایران فرصت یافته است تا با تکیه بر الگوی مردم‌سالاری دینی به عنوان الگویی سازگار با باورهای ذهنی و معیارهای دینی مردم منطقه و به کارگیری تجربه و سابقه مردم‌سالاری خود و تقویت و تحکیم آن، از این ابزار برای بازدارندگی

تهدیدات امنیتی مختلف استفاده کند، زیرا توسعه دموکراسی در کشور، آمریکا را از اتخاذ سیاستها و اقدامات نظامی و غیرنظامی علیه جمهوری اسلامی به بهانه حمایت از دموکراسی و آزادی باز می‌دارد.

در برخورد با رژیم امنیتی منطقه‌ای، جمهوری اسلامی می‌تواند از امنیتی شدن خود در عرصه بین‌الملل جلوگیری کند، یعنی از طریق ابزارها و سازوکارهای متداول سیاسی - دیپلماتیک و در چارچوب قواعد رایج بین‌المللی به غیرامنیتی کردن فضای منطقه‌ای مبادرت نماید. جمهوری اسلامی می‌تواند از طریق اقتناع افکار عمومی بین‌المللی و اتخاذ دیپلماسی فعال اقتناعی، ضمن غیرامنیتی کردن خود، الگوی مناسبات را از حالت تقابلی و ستیزشی به تعاملی و همکاری‌جویانه سوق دهد. در زمینه ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، ذکر این نکته ضروری است که جمهوری اسلامی ایران نباید در پی یافتن جایگزینی برای ساختارهای منطقه‌ای موجود، بلکه باید درصدد یافتن مکملی برای آنها باشد. در واقع، رژیم امنیت منطقه‌ای باید توازن ظریفی بین نیاز به کسب حمایت شرکای فرامنطقه‌ای و این واقعیت برقرار سازد که فرآیند مزبور، باید از خود منطقه نشأت گیرد و توسط بازیگران منطقه‌ای رهبری شود. تأکید ایران بر لزوم تحقق رژیم امنیت منطقه‌ای درون‌زا که توسط منطقه و از درون آن راهبری و هدایت شود مستلزم دستیابی به اهداف مشترک، یک رشته هنجارهای رفتاری مشابه و ایجاد یک مجموعه گروه‌های کاری برای تعیین سازوکار اجرایی که در زمینه‌های امنیتی، اصلاحات و همکاری است. در این زمینه اعلام نیت صلح‌دوستانه از سوی کشورها برای کاهش از میزان تنش‌ها، رفع مشکلات داخلی میان کشورها به منظور ایجاد پیوندهای امنیتی مستحکم و درازمدت، گسترش همکاری با کشورهای منطقه براساس تفویض مردم‌سالاری درون‌زا و مسالمت‌گرا، کاهش تنش با قدرتهای فرامنطقه‌ای و تلاش برای رفع ذهنیت‌های منفی آنان در مورد کشورهای متهم به افراطی‌گری مذهبی، اعلام پایبندی کامل کشورهای منطقه به اصول و هنجارهای رایج در حقوق بین‌الملل و تأکید بر امنیت همه‌جانبه، چندجانبه، چندبعدی و پایدار در منطقه خلیج فارس از اهمیت شایان توجهی برخوردار است.

نکته نهایی آنکه برای افزایش ضریب منطقه‌ای، شایسته است ضمن پرهیز از ذهنیت‌گرایی و ذهنیت‌زدگی و رویکرد ذهنی صرف به تهدیدات و فرصتهای امنیتی، سعی شود ضمن عینیت‌گرایی در مورد تهدیدات و فرصتهای امنیتی، فضایی خاص ایجاد شود که در آن اشتراک بین‌ذهنی^۱ در زمینه تلقی واحد از محیط امنیتی به وجود آید، که با واقعیت‌های محیط خارج انطباق داشته باشد. در این صورت است که با عنایت به رویکرد عینی و بین‌ذهنی می‌توان شاهد سازگاری محیط و روانشناختی با محیط عملیاتی بود.

منابع فارسی

الف) کتب فارسی

- ۱- اسدی، بیژن، *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: انتشارات نمر، ۱۳۸۱.
- ۲- اسدیان، امیر، *سیاست امنیتی امریکا در خلیج فارس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۳- تقی‌عامری، ناصر، *استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.
- ۴- دلد، اسکندر، *سلطه‌جویان در خلیج فارس*، تهران: نشر نوین، ۱۳۶۶.
- ۵- عزتی، عزت‌الله، *ژئوپلیتیک در قرن بیستم*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۲.
- ۶- مورگان، پاتریک ام، *نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۷- موله، بی.، *امنیت منطقه‌ای خلیج فارس: از شکل‌گیری تا منازعه جامعه امنیتی*، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- ۸- مطالعات دفاعی لندن، *امنیت خلیج فارس*، ترجمه حاکم قاسمی، پژوهشکده علوم دفاعی استراتژیک دانشگاه امام حسین (ع)، زمستان ۱۳۷۲.

ب) مقالات فارسی

- ۱- ابراهیمی‌فر، طاهره، "چارچوب امنیتی کشورهای منطقه خلیج فارس"، مجموعه مقالات سومین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

- ۲- امامی، محمدعلی، "سیاستهای اروپا پیرامون منطقه خلیج فارس"، مجله سیاست خارجی (ویژه اروپا)، سال سیزدهم، ۱۳۷۸.
- ۳- امینیان، بهادر، "پی‌اف‌کندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار امریکا پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱.
- ۴- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، "طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، اطلاعات، ۲۷ بهمن ۱۳۸۳، ص ۱۲.
- ۵- ظریف، علی، نگاهی راهبردی به مقوله امنیت در خلیج فارس، تهران: گروه مطالعات بین‌المللی امور پژوهشی اداره کل پژوهش معاونت سیاسی صدا و سیما، خرداد ۱۳۸۳.
- ۶- مسعودنیا، حسین، "ترتیبات امنیتی در خلیج فارس پس از اشغال عراق و نقش جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال دوم، شماره پنجم، پاییز ۱۳۸۳، صص ۸۳-۱۰۶.
- ۷- مولایی، عبادا...، "دورنمای مناسبات اروپا و امریکا در جهان پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره ۴، ۱۳۸۰، صص ۱۰۳۷-۱۰۵۶.
- ۸- نصری، قدیر، "چهره جدید امنیت در خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، صص ۲۳۴-۲۵۱.
- ۹- نقیب‌زاده، احمد، "اروپای متحد، دژ بی‌دفاع"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره ۱۱، شهریور ۱۳۷۴.

English Reference

A. Books

- 1- Balis, Christina V., *Visions of American and Europe : Sept. 11 Iraq and Transatlantic Relations*, U.S.: CSIS Press, 2004.
- 2- Mc. Naugher, Thomas, *Arms and Oil : U.S. Military Strategy and Persian Gulf*, Washington Brooking Institute, 1985.

B. Article

- 3- Hirsh, Michael, "Bush and the World", *Foreign Affairs*, Sep/Oct, 2002.
- 4- Lansford, Tom & Yetiv, Steve, "Euro-America Revatry and Security in the Persian Gulf", *Defense Analysis*, Vol.13, No.1, April 1997.
- 5- Pollack, Kenneth, "Securing the Gulf", *Foreign Affairs*, Sep/Oct, 2002.

- 6- Serfaty, Simon, "Bridging the Persian Gulf Across the Atlantic : European and United States in the Persian Gulf", *The Middle East Journal*, Summer, 1998.
- 7- Vaisse, Justin, "La Nouvelle Politique Etrangere Americaine", *Politique Internationale*, No.99, Printemps 2003.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی